



**Global Storybooks**

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

آنسی و جرد / Anansi and Wisdom

Ghanaian folktales

Wiehan de Jager

Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)



This work is licensed under a Creative Commons  
[Attribution 3.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0).  
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



آنسی و جرد

Anansi and Wisdom



Ghanaian folktales

Wiehan de Jager

Marzieh Mohammadian Haghighi

3

آنسی / English / English



در زمان های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی  
نمی دانستند. آنها نمی دانستند که چطور محصولات  
کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای  
نیامه در آسمانها عالم به همه ی دنیا بود. او تمام این دانش  
را در یک کوزه ی سفالی، امن نگه داشته بود.

...

Long long ago people didn't know  
anything. They didn't know how to plant  
crops, or how to weave cloth, or how to  
make iron tools. The god Nyame up in the  
sky had all the wisdom of the world. He  
kept it safe in a clay pot.

One day, Nyame decided that he would give the pot of wisdom to Anansi. Every time Anansi looked in the clay pot, he learned something new. It was so exciting!

...

یک روز، جدای نیامه تصمیم گرفت که این دانش و خرد را به آنانسی هدیه دهد. هر بار که آنانسی به داخل نیامه نگاه می کرد یک چیز جدید یاد می گرفت. این خیلی هیجان انگیز بود!





آنانسی حریص با خودش فکر کرد که “من می‌توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه دارم!” او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.

...

Greedy Anansi thought, “I’ll keep the pot safe at the top of a tall tree. Then I can have it all to myself!” He spun a long thread, wound it round the clay pot, and tied it to his stomach. He began to climb the tree. But it was hard climbing the tree with the pot bumping him in the knees all

It smashed into pieces on the ground. The wisdom was free for everyone to share. And that is how people learned to farm, to weave cloth, to make iron tools, and all the other things that people know how to do.

...

آن کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن چرخ برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و این چرخ بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، این چرخ بود که مردم یاد گرفتند که چگونه پارچه بافند، و این چرخ بود که مردم یاد گرفتند که چگونه ابزارهای فلزی بسازند، و این چرخ بود که مردم یاد گرفتند که چگونه دیگر چیزها بسازند.



the time.



تلام این مدت پسر جوانِ آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تلاش می‌کرد. او گفت، “اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟” آنانسی سعی کرد کوزه ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعا خیلی آسان تر بود.

...

All the time Anansi's young son had been standing at the bottom of the tree watching. He said, “Wouldn't it be easier to climb if you tied the pot to your back instead?” Anansi tried tying the clay pot full of wisdom to his back, and it really was a lot easier.



در یک چشم به هم زدن به بالای درخت رسید. ولی سپس ایستاد و فکر کرد، “من فکر می‌کردم که من کسی هستم که تلام خردها پیش اوست، ولی الان پسر من باهوش تر بود!” آنانسی خیلی از این موضوع عصبانی بود تا جایی که آن کوزه ی سفالی را از بالای درخت به پایین انداخت.

...

In no time he reached the top of the tree. But then he stopped and thought, “I'm supposed to be the one with all the wisdom, and here my son was cleverer than me!” Anansi was so angry about this that he threw the clay pot down out of the tree.